دهگانة سوم:

**زمزمه‌ها با خيابان**

(۱)

خالي بودنت

دلم را خالي مي‌كند

فردا چه خواهد شد؟

اگر كه تنها بماني؟

دلهره اي كه

با شروع اولين فرياد مي‌ميرد.

(۲)

در خانه بي‌حوصله‌ايم.

در دفتر احزاب سرمان كلاه مي‌گذارند،

و در روزنامه‌ها بايد براي قاتلان بنويسيم.

در خيابان اما،

جايي براي ديدن حقيقت هست

جايي كه چشم، دست را نمي‌فريبد.

(۳)

در خاموشي‌هايت با رازهاي مجروحش

شمعي مي‌افروزم

و صبح

هنگام كه گنجشكان بر شاخه درختانت

آواز مي‌خوانند

رازهاي تو را پرواز مي‌دهم.

(۴)

وقتي ما در تو نفس مي‌كشيم

گشتيها مي‌آيند.

پرسان پرسان و آسيمه سر و مسلح.

وقتي خالي مي‌شوي

گشتيها بيشتر مي‌ترسند.

 (۵)

گاز اشك آور تو را پر مي‌كند

پاسداران مي‌آيند.

ما فرار مي‌كنيم.

تو تنها مي‌شوي.

و ما را مي‌خواني دوباره

در بازدم فردا

پر مي‌شوي از ما.

(۶)

خبرنگاران كجا بودند؟

وقتي كه تو پر مي‌شدي از رگبار و گاز اشك‌آور.

و ما،

در گوشه‌هاي تو،

براي هم دست تكان مي‌داديم.

(۷)

ناگفته‌هاي خيابان

بهتر است از صد هوار در هواي اتاق

و صد هوراي پر از كف

و هزار بار بهتر از

 هزار نوشته در كامپيوتر.

(۸)

درختي در تو هست؛

شته زده.

و مثل آن كه به ما شليك مي‌كند،

بي ريشه.

بادهاي تلخ نفرت را بخوانيم

بر شته‌ها و بي ريشه‌ها.

اين گونه عاشق‌تر مي‌شويم.

(۹)

فرزندت تفنگ را

چنان تربيت كن

كه هيچ آخوندي

جرأت نكند حرف از خدا بزند.

(۱۰)

پرنده هاي بي آواز

در قفس درخت...

بايد به خيابان فكر كرد.

اين گونه است كه ما

سياست جهان را دوباره مي‌سازيم.